

کرده است با نقشی که گریم‌های متفاوتی هم داشت، ولی برخی از مخاطبین همیشه برایشان سؤال است که چرا برای نقش بعدی یک نفر دیگر انتخاب نشده است و به نظر من این چالش برای بازیگر وجود دارد و بستگی به توانایی بازیگر دارد که دو نقش متفاوت در یک اثر را هویت مند کند به این معنا که این دو هویت با هم تداخل پیدا نکنند.

مثلاً در سریالی که سال گذشته بازی کردم، نقشی به من پیشنهاد شد که دوست نداشتم آن را بازی کنم چون خیلی چالش نداشت. کارگردان و تهیه‌کننده اصرار کردند و من گفتم که این را دوست ندارم و نمی‌توانم شش ماه روح و وجودم را در این نقش بگذارم. یک نقش دیگر وجود داشت که خیلی کوتاه بود؛ سه چهار سکانس که بچه‌دزدی بچه‌ها را می‌برد و آنها را به گدایی می‌فرستد، بچه‌ها را خرید و فروش می‌کند یک آدم پست و کریه، گفتم من آن را دوست دارم، گفتند نقش کوتاه است و ما می‌خواهیم برای شما نقشی طولانی‌تر در نظر بگیریم. گفتم خب الان که راجع به این حرف می‌زنیم اگر من هر دو را بازی کنم به عنوان دو برادر دوقلو که یکی از آنها آدم خوب و دیگری آدم بد است؛ این یکی از آرزوهای من است که الان در فیلم موسی این آرزو محقق شده است. آنجا گفتم در این صورت این کار را انجام می‌دهم که هر دو را بازی کنم. به خصوص وقتی دو برادر دوقلو هستند باید یک دی‌ان‌ای و ژن نزدیک داشته باشند. چگونه می‌تواند همان دی‌ان‌ای که در عین حال می‌تواند دی‌ان‌ای خود من است؛ کریه، زشت و پست باشد و آن یکی خوب و در عین حال هر دو خطر لغزش

متضاد چیزی را که نشان می‌دهند دارند. گفتم این چالش خیلی خوبی است و قبول کردند، ولی یک سال گذشت و زمانی که به صحنه برادر دوقلو رسیدند، کارگردان روزهای اول می‌گفت ایده خیلی جذابی است و من به نویسنده می‌گویم، ولی زیر حرف خودشان زدند و دل من آنقدر شکست که هیچ‌وقت آن سریال را نگاه نخواهم کرد و هیچ‌وقت هم نام آن را نخواهم برد به خاطر اینکه به من خیانت کردند و به من دروغ گفتند. من با امید یک چالش وارد آن کار شدم اما آنها به من دروغ گفته بودند. ولی این بار چنین تجربه‌ای را کسب کردم، منتها این تجربه مقداری متفاوت بود و این دو لزوماً از یک دی‌ان‌ای نبودند، یکی عبری بود و یکی چیز دیگری، ولی به هر حال این تجربه برایم جداییت داشت.

◀ برای اینکه به این نقش برسید، آیا اطلاعاتی در کتاب تاریخی خواندید یا ایده‌ای به کارگردان ارائه دادید یا اینکه کارگردان به شما بگوید این مدل را می‌خواهم؟

اولاً آنوبیس را در تاریخ فرعون و مصر سرچ کردم که خدای بعد از مرگ بوده است، درواقع خدایی بوده که وقتی انسان‌ها می‌میرند، با آنها ارتباط برقرار کرده و جای آنها را آماده می‌کرده و... به هر حال چنین مفهومی در آن فرهنگ وجود دارد که مثلاً فرعون‌ها یا پادشاهان آن دوره خیلی نگران بودند که بعد از مردن چه اتفاقی می‌افتد و برای آن خدانذر می‌کردند که بعد از مرگ‌شان آنها را در جای خوبی قرار دهد. اولین چیزی که دیدم، چنین اسمی را برای این کاراکتر استفاده کردند و من فکر نمی‌کنم آقای حاتمی‌کیا بیهوده این اسم را استفاده کرده باشد، او به من راهی را نشان داد که به

بازی‌ام کمک کرد. بعد خوابگاه‌ها داستان‌هایی دارند که در مورد آنها هم تحقیق کردم. همچنین خود فیلمنامه که این آدم با جن‌ها و از ما بهتران ارتباط برقرار می‌کند و آنها دستور می‌دهند و از ما بهتران از خدایان مصری قوی‌تر هستند. اینها اطلاعاتی است که در متن برای من راهگشا بود، من یک خوابگاه‌کار کور هستم که بردگان روی دوش خود، من را به کاخ می‌برند و می‌توانم شجاعت این را داشته باشم که اگر فرعون به من بی‌احترامی کند، بدون اجازه گرفتن از او بگویم بردگان من را ببرید یعنی به نوعی توازن قوا بین او و فرعون هست، منتها او با دنیای ماورا این قدرت را دارد و فرعون خودش است که با خدایان مصری ارتباط دارد و در جایی هم این کلمه را می‌گوید: وقتی که اربابان من صحبت می‌کنند خدایان مصر فقط تماشاگر هستند. یعنی خداها و بت‌هایی که آنها داشتند. اینها به من می‌گوید که این آدم خیلی قدرتمند است و به او الهام می‌شود در نتیجه دروغگو و شاید نیست که به دروغ خودش چیزی را بگوید. اگر یکبار تصمیم می‌گیرد که تمام زن‌ها یا بچه‌های عبری را بکشید، تصمیم خودش نیست بلکه از یک جا و ماورایی به او الهام شده است و من باید این ماورا را باور می‌کردم. کارگردان از همان ابتدا می‌خواست که هیچ چیز غلوآمیز نباشد و من می‌دیدم که با شخصیتی غلوآمیز در ارتباط هستیم، اما فیلم قرار است غلوآمیز نباشد. اینجا مرز و لبه تیغی برایم ترسیم شد که اکثر چالش‌ها برای گرفتن این نقش همین موضوع بود که در این زیاده‌روی نشود. کارگردان هم‌زمان روی اندازه، لباس، گریم و تخت روان حساس بود، از ابتدا خیلی چیزهای عجیب و غریب گذاشته بودند. من خودم از زبان‌شان شنیدم که نمی‌خواهم غلوآمیز باشد و دنبال یک



هم «من» و هم «او»

من نقش‌هایی که شناخته شده هستند مثل مصدق، سقراط و گالیله را بازی کردم، بخصوص در مورد مصدق خیلی می‌ترسیدم، برای اینکه شخصیتی بود که همه او را می‌شناسند و شما باید بیشتر به خود او نزدیک بشوید تا به یک شخصیت فرضی درون خودتان. من معمولاً سعی می‌کنم برای طبیعی بودن نقشم آن شخصیت را که ظاهراً خارج از من است، در درون خودم پیدا کنم، بنابراین هم «من» خواهد بود و هم «او». در این صورت است که هم من به عنوان بازیگر باور می‌شوم و هم نقش و شخصیتی را که بازی می‌کنم، باورپذیر می‌شود. راستش خیلی از نقش‌ها هست که من نمی‌توانم در خودم آنها را پیدا کنم. مثلاً چند وقت پیش نقش وزیر در زمان یکی از پادشاهان قاجار به من پیشنهاد شده بود که وقتی آن را مطالعه کردم، دیدم نمی‌توانم آن را در خودم پیدا کنم و باید ادایش را در بیاورم، چون می‌خواهم در عین حال خودم، باشم از نقش‌های تاریخی می‌ترسم